**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030716**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر واژه وجوب بود، مرحوم آقای خویی بنابر آن چیزی که در تقریرات دراسات ایشان آمده تعبیر کردند و لا یعتبر الوجوب لغة الا الثبوت یقال اوجبه ای اثبته و بهذا المعنی استعمل لفظ الوجوب فی الاخبار. این دو مرحله بحث ایشان کلماتشان هست یکی اینکه وجوب در لغت تنها به معنای ثبوت هست. نکتۀ دوم اینکه در احادیث و اخبار هم به همین معنا وجوب به کار رفته. مرحوم شیخ جواد طارمی در حاشیۀ قوانین یک مقداری تعبیر را این شکلی تعبیر کرده، ایشان گفته الوجوب فی اللغة بمعنی الثبوت و السقوط، یک سقوط را هم اضافه کرده، و فی عرف المتشرعة ما یستحق فاعله الثواب و تارکه العقاب. تعلیقۀ مرحوم طارمی بر قوانین، جلد ۱، صفحۀ ۹۱. ولی ببینیم آیا واقعا در کتاب‌های لغت همینجور هست که این آقایان فرمودند یا نه؟ من مراجعه کردم در کتب لغت اوّلین جایی را که وجوب را به معنای ثبوت معنا کرده بود راغب اصفهانی در مفردات است، ایشان گفته الوجوب الثبوت. مفردات الفاظ قرآن، صفحۀ ۸۵۳. بعد از آن هم در نهایه از کلمۀ ثبوت استفاده شده بود در تفسیر وجوب ولی با یک اضافه‌ای، یقال وجب الشیء هو یجب وجوبا اذا ثبت و لزم. نکته‌ای در مورد کلمۀ ثبوت هم ابتدا عرض کنم، کلمۀ ثبوت ما الآن به معنای آن چیزی که تحقق دارد، موجود است، ثبوت را به این معنا می‌گیریم ثابت در مقابل غیر ثابت و معدوم. ظاهرا از ثبت لا اقل در نهایۀ ابن اثیر عرض می‌کنم، ثبوت را که به این معنا نگرفتند، ثبوت در مقابل آن چیزی که از جای خودش حرکت می‌کند تکان می‌خورد متزلزل است، به خلاف لازم که بیع لازم یعنی بیعی که مستقر است و مستحکم در مقابل بیع، وجب البیع یعنی بیع لازم می‌شود دیگر نمی‌شود آن را از بین بردش، متغیر نیست، ثابت است. ثابت در مقابل متغیر، نه ثابت در مقابل معدوم و اینها. ولی در مصادر منابع قدیمی لغت من وجب را به معنای ثبت ندیدم قبل از راغب کسی به کار ببرد، قدیمی‌ترین عبارتی که در مورد وجوب وجود داشت عبارت در کتاب العین هست، در کتاب العین در مورد وجوب معنا نکرده ولی ظاهرا وجوب را به همین معنای اصطلاحی معنا می‌کند، حالا عرض می‌کنم به چه جهت. در کتاب العین، جلد ۶، صفحۀ ۱۹۳ دارد:

«وَجَبَ الشي‌ء وُجُوبا. و أَوْجَبَه و وَجَّبَه.» معنا نمی‌کند «و وَجَبَت الشمسُ وَجْبا: غابت.»

حالا آیا این تفسیر وجبت الشمس به غابت تفسیر دقیق است یا وجبت به اعتبار سقطت الشمس است؟ کأنّ خورشید پایین می‌آید و از آسمان سقوط می‌کند. چون یکی از معانی روشن و مسلم وجب سقطت است که در همین ادامۀ همین عبارت هم در خود کتاب العین هست. احتمال می‌دهم که این غابت به اعتبار اینکه سقوط شمس منشأ غیبت نیست، تفسیر به لازم باشد.

«و سمعت لها وَجْبة، أي: وَقْعة. مثل شي‌ء يقع على الأرض.»

وَجْبه صدای سقوط یک شیء را می‌گویند، به زمین که می‌خورد.

«و قوله جل و عز: فَإِذٰا وَجَبَتْ جُنُوبُهٰا فَكُلُوا مِنْهٰا، يقال: [معناه]: خرجت أنفسها،»

بعضی‌ها اینجوری معنا کردند بعضی‌ها «و يقال: [معناه]: سقطت لجنوبها.» حالا خرجت انفسها به نظر تفسیر به لازم است اما حالا چطور شده که وجبت جنوبها به معنای خرجت انفسها باشد باید همین معنای سقطت جنوبها باشد که کأنّ سقطت جنوبها اصلش، یعنی پهلوهای گوسفند و آن هدی سقطت. سقطت کنایه از این است که ذبح بشود. در کتاب العین در مادۀ حقَّ، آن عبارت قبلی که خواندیم کتاب العین، جلد ۶، صفحۀ ۱۹۳ بود. این که می‌خواهم بگویم جلد ۳، صفحۀ ۶ در مادۀ حق می‌گوید:

«الحَقّ نقيض الباطل. حَقَّ الشي‌ء يَحِقُّ حَقّا أي وجب وجوبا. و تقول: يَحِقُّ عليك أن تفعل كذا، و أنت حَقِيق على أن تفعله.»

یک موقعی فاعل یحق را آن فعل قرار می‌دهیم می‌گوییم آن فعل یحق علی. این یعنی وجب علیک. یک موقعی مکلف را حقیق قرار می‌دهیم. انت حقیق علی ان تفعل. آنجایی که مکلف را حقیق قرار می‌دهیم اینجا می‌گوید و حقیق فعیل فی موضع مفعول. یعنی محقوق علیه، انت حقیق یعنی تو کسی هستی که یک چیزی به گردنت واجب شده.

«و قول الله عز و جل - حَقِيقٌ عَلىٰ أَنْ لٰا أَقُولَ معناه مَحْقُوق كما تقول: واجب.»

به نظر می‌رسد واجب را به معنای اصطلاحی شرعی معنا می‌کنند که کتاب العین، جلد ۳، صفحۀ ۶، تهذیب اللغة اظهری هم همین مطلب را از کتاب العین نقل می‌کند، یک مطلبی مکرر عرض کردم، تهذیب اللغة کتاب العین را مال لیس می‌داند نه مال خلیل، به لیس نسبت می‌دهد، لیس شاگرد خلیل بوده. عبارت مفصل در این تهذیب اللغة چند صفحه در مورد ریشه‌های حقّ و یحق و امثال اینها دارد، ۲، ۳ تا کلمه‌اش که به بحث ما مرتبط هست را من یادداشت کردم از فرّا نقل می‌کند

قال معنا قول من قال حق علیک ان تفعل وجب علیک.

عبارت دیگر: و العرب تقول حققت علیه القضاء احقه حقا و احققته احقه احقاقا او اوجبته.

یک جای دیگر باز یک عبارت دارد که آن هم مال فرا است: الحقیقة ما یصیر الیه حق الامر و وجوبه.

از شمر قال الشِمْر یا شَمِر: احققت علیه القضاء اذا اوجبته.

اینجاها به نظر می‌رسد اینها وجب را به همان معنای لزوم گرفتند کما اینکه در صحاح دارد وجب الشیء ای لَزِم وجب وجوبا صحاح، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۱.

وجب را در کتاب المحیط هم دارد وجب الشیء یجب وجوبا و اوجبه الله و وجَّبه فهو واجب لازم، محیط، جلد ۷، صفحۀ ۲۰۱.

همچنین یک چیزی که در کتاب‌های لغت خیلی مثال زیاد ذکر شده وجب البیع، آن به معنای لازم شدن، حالا این لازمی که ما اینجاها داریم یک موقع مراد لازم تکلیفی هست یعنی واجب است آن را انجام بدهیم، یک موقعی واجب به معنای وضعا واجب شده یعنی جائز نیست متزلزل نیست در مقابل آن چیزی که می‌تواند از حالت خودش تغییر کند لفظ واجب به کار برده. اینکه کتاب لغت وَجَبَ را در لغت به معنای ثبتت ذکر کرده باشند عرض کردم به معنای ثبوت در کتاب‌های قدیمی که اصلا نیست، اوّلین شخص مفردات راغب است، راغب یک دید فلسفی دارد، فیلسوف است، معنا کردن‌هایش براساس آن اصطلاحات فلسفی و امثال اینها هست و چیزی نیست که خیلی قابل اعتماد به آن معنا کشف از آن معنای قح لغوی نمی‌کند، یک معانی تحلیل‌های شخصی خودش که برخاسته از دانش خودش هست را اضافه کرده این است که الوجوب و الثبوت معنا کرده و امثال اینها. یک نکته‌ای دیگر را هم عرض بکنم، آن این است که بعضی وقت‌ها امثال راغب و اینها احتمال می‌دهم اینها برای اینکه مشتقات مختلفی که مربوط به وجوب هست را به هم ارتباط بدهند سعی می‌کنند یک واژه‌ای را پیدا کنند که یک نوع وجه مشترک معانی مختلف باشد، الوجوب الثبوت معلوم نیست در مقام بیان تفسیر دقیق کلام باشد در واقع آن مفهوم مشترکی که این وسط هست را می‌خواهد بیان کند. من یک بار این نکته را توضیح دادم که معجم مقاییس اللغة اگر ملاحظه فرموده باشید یک شباهت‌هایی کارش با کتاب التحقیق مرحوم آقای مصطفوی دارد، ولی دو تا تفاوت جدی و مهم دارد که اگر اشخاص این تفاوت‌ها را ندانند در استفاده کردن از معجم مقاییس اللغة به اشتباه مبتلا می‌شوند. یکی اینکه آقای مصطفوی اصرار دارد بگوید مشترک نداریم و تمام معانی را به یک معنا برمی‌گرداند. ابن فارس در معجم مقاییس اللغة اینجوری نیست، گاهی اوقات می‌گوید اصل واحد اصلین، ثلاثة اصول، اصرار ندارد همۀ معانی مختلفی که مشتقات یک واژه را دارد آنها را به یک معنا برگرداند، ممکن است چند معنا. این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه ایشان فرض کنید اصل واحد که تعبیر می‌کند مرادش این نیست که تمام مثلا زیر مجموعه‌هایش دقیقا مشترک لفظی است. می‌خواهد آن معنای مشترکی که به اعتبار آن معنای مشترک این مشتقات به کار رفتند ولو یک مقداری با کم و زیاد آن را بیان کند. یک تعبیری در این کتاب‌های زبان‌شناسی از ویتکنشتاین معروف است، من حالا خودم مستقیم که اینها را نخواندم ولی دیدم تعبیری ازش می‌کنند ارتباط معانی لغت را، ارتباطات حلقوی، می‌گوید که یک ارتباط حلقوی بین معانی مختلف ایشان قائل هست که اوّلی با دومی ارتباط دارد، دومی با سومی، سومی با چهارمی یک همچین چیزی. حالا این مطلب درست یا نادرست، ابن فارس اینجا یک سری معانی مختلفی که با همدیگر ارتباط دارند را ولی می‌خواهد بیان کند ولی نه به نحو ارتباط حلقوی که ویتکنشتاین می‌گوید. اینها آن جهت ارتباط را می‌خواهد بیان کند، مقاییس اللغة، مقاییس یعنی آن رابط‌هایی که معانی مختلف را به همدیگر پیوند می‌دهند و الا مرادش این نیست که این معنایی که به عنوان اصل واحد علی کذا ما ذکر می‌کنیم به همین شکلی که هست در معانی مختلفش به کار رفته. ابن فارس در بحث وَجَبَ، وَجَبَ را آن معنای مشترکش را سقوط گرفته. می‌گوید وجب اصل واحد یدل علی سقوط الشیء و وقوعه، وقوعه یعنی به زمین قرار بگیرد. و وجب البیع وجوبا حق و وقع. اینکه بیع واجب می‌شود کأنّ از حرکت می‌ایستد، آن ثبوت و امثال اینها هم که اینجا هست ثبوت به این معنا که وایستاده است، از جای خودش تکان نمی‌خورد. وجوب اصطلاحی را به این اعتبار وجوب کأنّ اطلاق می‌کنند که بر شانۀ شخص قرار گرفته است، سقط علی ذمته، سقط علی عنقه و امثال اینها. یک همچین معنایی را مطرح می‌کند. بنابراین آن که می‌خواهم عرض بکنم این هست که اینکه در لغت وجوب تنها به معنای ثبوت به کار رفته اینجور نیست. اوّلا اگر بخواهیم تعبیر بکنیم تعبیر مرحوم طارمی دقیق‌تر است، سقوط را حتما باید بیاوریم، چون سقوط یک معنای شایعی بر وجوب هست، تازه آن هم به عنوان معنای منحصر نیست، وجب را به معنای همان وجوب اصطلاحی در لغت معنا می‌کنند. این مطلب که وجب در لغت به معنای ثبوت هست باعث شده که حتی در کلمات شیخ انصاری هم تعبیراتی وجود دارد که پیداست ایشان وجب را در لغت به معنای وجوب اصطلاحی نگرفته بلکه به همین، یک معنای دیگری، در مطارح الانظار چاپ جدید ایشان تعبیر می‌کند الظاهر من لفظ الوجوب فی عرف الائمة و اصطلاح الفقها هو المعنی المصطلح علی مما یترتب علی ترکه الذم و العقاب. مطارح الانظار، چاپ جدید، جلد ۱، صفحۀ ۳۳۸.

یعنی این را یک معنای اصطلاحی گرفتند، معنای متشرعی گرفتند، طارمی در عرف متشرعه معنای عرف متشرعه گرفتند، در حالی که اینجور نیست، اصل وجوب در خود لغت به این معناست، حالا لغت اینکه ما می‌گوییم لغت به این معناست مثلا هزار سال قبل از زمان پیغمبر کلمۀ وجب به چه معنایی در عربی به کار می‌رفته ما آنها را چه می‌دانیم؟ لغت که ما می‌خواهیم بگوییم یعنی استعمالاتی که زمان پیغمبر بوده، زمان ائمه بوده، خود لغت یعنی همین، یعنی لغت از استعمالاتی که در آن زمان‌ها عرب‌ها به کار می‌برند استخراج شده، این را هم شاید مکرر هم گفته باشم که در بعضی از کتاب‌های اصول و نحو و اینها و کتاب‌های نحوی به این مطلب اشاره کردند که استعمالاتی که عرب‌ها تا آخر قرن دوم در شهر و تا آخر قرن چهارم در بادیه استعمال می‌کنند را منبع استخراج لغت قرار می‌دهند. استخراج لغت براساس این مطلب است. بعد در این لغت‌هایی را که استخراج می‌کنند بعدا گاهی اوقات می‌آیند تحلیل‌های لغوی رویش می‌گذارند، معجم مقاییس اللغة هم یک نوع تحلیل دارد، تحلیل براساس این است که معانی مختلفی را که در استعمالات عرب پیدا کردند این معانی را می‌خواهند ارتباطاتش را با همدیگر روشن کنند که آیا همه از یک خانواده هستند یا از چند خانواده هستند، معجم مقاییس اللغة خانواده‌های لغوی را می‌خواهد بیان کند، اینکه یک نوع تحلیل لغوی هست که همیشه هم درست نیست، یک نوع استنباط و اجتهادی هست که ابن فارس در لغت برای خودش عرضه کرده. البته در ما نحن فیه هم عرض کردم ابن فارس هم آن معنای مشترک را ثبوت نگرفته، سقوط و وقوع علی الارض، وقوع گرفته که ظاهرا مرادش وقوع علی الارض افتادن و امثال اینها هست. خدا رحمت کند سید حسن فضل الله را یک کلیپی اخیرا ازش منتشر شده به فارسی دارد صحبت می‌کند در مورد مرحوم، خوابیده که دیده بوده سال قبل از انقلاب، قبل از دزدیده شدن مرحوم امام موسی صدر، داستان را نقل می‌کرد داستان جالب و خواندنی هم هست، روی هم رفته فارسی هم خوب حرف می‌زند ولی بعضی تعبیرات را به زحمت دارد فارسی را دنبال می‌کند می‌خواهد بگوید افتادم خودم را انداختم روی آن می‌گفت رمیت بنفسی چی می‌گویید شما، رمیت بنفسی علی، می‌گوید کسی سر امام سر امام موسی صدر را برید من خودم را انداختم رویش که سرش را چیز کنم قاتل را بگیرم می‌گوید رمیت بنفسی، وقوع یک مقداری این بیفتد روی یک شیءای، روی او قرار بگیرد یک همچین معنایی معنای اصلی وجوب هست، وجبت جنوبها یعنی آن پهلوهای گوسفند که پهلوهای آن هدی حالا گوسفند باشد گاو باشد یا شتر باشد که زمین قرار می‌گیرد از آن حالت ایستاده می‌افتد از جای خودش نمی‌تواند حرکت کند. یک همچین معنایی در لغت، آن معنای مشترکش هم ثبوت نیست، سقوط می‌گیرند. علاوه بر اینکه عرض کردم این معنای مشترک نشانگر معنای لغوی مترادف کلمه نیست، آن ریشۀ مشترک و آن ارتباط یک خانوادۀ لغوی را هم بیان می‌کند و این باید بهش توجه کرد. حالا من برای اینکه چیزتر بشود عبارت لسان العرب را آوردم، لسان العرب بیشتر جمع آوری اطلاعات کتاب‌های مختلف هست و در مقدمه‌اش هم خودش گفته من در واقع خیلی خودم اظهارنظر نمی‌کنم، این یک مجموعۀ جمع‌آوری شده از اطلاعات مختلف است. می‌گوید وجب، وجب الشیء یجب وجوبا ای لزمه، لزم و اوجبه و اوجبه الله و استوجب و استحق. این عبارت اوّلش که مال صحاح است. یک نکته‌ای را من اینجا عرض بکنم، کلمۀ لزم به معنای چسبید، اصل لغتش به معنای چسبیدن است، یک چیزی که به یک شیءای می‌چسبد ازش جدا نمی‌شود لزم به کار می‌برند آن هم با وجوب ارتباطش با همین هست که این فعل به انسان می‌چسبد از انسان جدا نمی‌شود، تکان نمی‌خورد. وجوب به اعتبار این هست که حرکت نمی‌کند، ساقط شده و روی انسان قرار گرفته یا یک بیعی که در جای خودش ثابت هست و حرکت نمی‌کند به آن اعتبار است، لزم به اعتبار اینکه چسبیده است، لزوم به معنای چسبیدن و لسوق و امثال اینهاست.

و فی الحدیث غسل الجمعة واجب علی کل محتلم، این مال ابن اثیر است. و فی الحدیث قال ابن اثیر قال الخطابی معناه وجوب الاختیار و الاستحباب، اینکه غسل جمعه واجب علی کل. محتلم یعنی بالغ، غسل الجمعة واجب علی کل بالغ، می‌گوید این مراد معناه وجوب الاختیار و الاستحباب دون وجوب الفرض و اللزوم و انما شبّهه بالواجب تأکیدا. این عبارت را توجه بفرمایید، این عبارت تا حدودی شبیه عبارت فضیل بن یسار بود، در روایت فضیل بن یسار ما داشتیم می‌گفت امر لزومٌ، ما این نکته را آنجا عرض می‌کردیم نهایتا که معلوم نیست کلمۀ امر اعم از لزوم باشد ولی چون امر مجازا احیانا در مورد امر ندب و امر فرض و رجحان به کار می‌رود مراد از، این نکته سبب شده که امر مقسم قرار بگیرد برای امر لزوم و امر فضل و رجحان. شبیه همین این وجوب، وجوبی هست که اینجا هست که صریحا می‌گوید قال الخطابی معناه وجوب الاختیار و الاستحباب دون وجوب الفرض و اللزوم و انما شبّهه بالواجب تأکیدا. شبهه، مجاز است از باب تشبیه به واجب مستحب موکد را واجب تعبیر کردند که مرحوم شیخ هم در تهذیب عبارتش را آوردم تأکید السنة، تأکید یعنی مستحب موکد را مجازا در موردش واجب اطلاق شده که از این عبارت کاملا روشن هست که وجوب را معنای حقیقی‌اش را وجوب می‌گیرند ولی احیانا همین می‌تواند مجازا، مستحب موکد

**شاگرد:** تشبیه نیست، کواجب که ندارد

**شاگرد:** استعاره است

**استاد:** انما شبهه بالواجب، یعنی این مستحب را به واجب تشبیه کرده است تاکیدا، یعنی واجب معنای حقیقی وجوب هست ولی چرا غسل الجمعة را گفته واجب در حالی که مستحب است، به اعتبار اینکه می‌خواسته موکد بودن استحبابش را بیان کند. کما یقول الرجل لصاحبه حقک علی واجب. می‌گوید حقک علی واجب در مقام این که بخواهند خیلی تعارفات را زیاد بکنند لازم است حق شما به گردن من واجب نمی‌خواهد بگوید واقعا واجب است، می‌خواهد تعارف کند بگوید که خیلی خیلی شما به گردن ما حق استحبابی موکد دارید. بعد می‌گوید البته و کان الحسن یراه لازما، غسل جمعه را حسن بصری لازم می‌دانسته و حکی ذلک عن مالک یقال، این یقال وجب الشیء یجب این عبارت ابن اثیر است، یقال وجب، ادامۀ همان قال ابن اثیر دارد، یقال وجب الشیء یجب وجوبا اذا ثبت و لازم و الواجب و الفرض عند الشافعی سواء و هو کل ما یعاقب علی ترکه و فرق بینهما ابو حنیفة فالفرض عنده آکد من الواجب. البته در روایات ما فرض از واجب آکد نیست، آن که در روایات ما جدا شده بین فرض الله هست و سنة النبی یا فرض النبی و ما اوجبه النبی. و گاهی اوقات کلمۀ فرض را به معنای فرض الله به کار بردند کأنّ فاعل فرض و آنهایی هم که خدا فرض کرده مهم‌تر هست آکد هست این از روایاتش هم استفاده می‌شود که بین فرض الله و سنت که آن هم اگر واجب باشد تفاوت هست در شدت اهتمام. شاید به همین دلیل آن نکته‌ای که دیروز عرض می‌کردم که ما در مورد خداوند تعبیر امر استحبابی من ندیدم جایی بگوییم امر الله به معنای مستحب باشد، صراحتا. آن که به عنوان امر النبی به امور یا کلها حسنة و امثال اینها امر پیغمبر و امثال اینها را مستحب کردند. شاید علت قضیه همین باشد که چون مواردی را که خداوند مستقیم امر می‌کند مجازا هم کأنّ در موردشان امر به معنای استحباب به کار نمی‌رود. و الا نه اینکه بین اَمَرَ در جایی که به خدا نسبت داده می‌شود و در جایی که به پیغمبر نسبت داده می‌شود فرق باشد. ولی خارجا مواردی که امر به نبی نسبت داده می‌شود آن احیانا یک نوع تجوز در اطلاق امر بر استحباب به کار می‌رود. یک عبارتی را که ما در بحث‌های مادۀ امر داشتیم که دنبال می‌کردیم که آیا این امر به معنای وجوب است یا استحباب است، امَرَ النبی بنتف الابط و حلق العانة آن عبارتی که در حج، باز هم آنجا اَمَرَ النبی است، ما نهایتا به این نتیجه رسیدیم که استحباب است، وجوب نیست، تقریبا روشن است که وجوب نیست علی ای تقدیر ولی باز هم امر النبی است، کأنّ این که، شاید هم علتی که این در استحباب هست کأنّ این امر امر خدا نیست، امر پیغمبر است، وقتی امر پیغمبر باشد خود همین یک چیزی هست که می‌شود ازش استحباب در آورد. بالأخره این نکته نکته‌ای هست که موارد استعمال امر یا ایجاب در امر النبی یا اوجب النبی با اوجب الله و امر الله شاید فرق داشته باشد، ولی نه فرقی که ناشی از حاق لفظ هست، ناشی از نکات جانبی دیگر هست که مطلب را واجب کرده.

من یک جمع‌بندی بکنم به نظر می‌رسد اوّلا وجب در لغت یکی از معانی شایعش لزوم است، اینجور نیست که به معنای ثبوت باشد، نه معنای شایعش وجوب هست. در فضاهایی که فضای حکم فقهی و اینها بیان می‌شود به معنای وجوب معنای حقیقی‌اش هست البته این وجوب گاهی اوقات وجوب تکلیفی است کما اینکه ما می‌گوییم که وجب علی المکلفین الصلاة. گاهی اوقات این وجوب به معنای وجوب وضعی است جایی که علی هم ندارد، وجب البیع، دیگر علیٰ هم درش نیست یعنی لزم البیع. در مقابل بیعی که متزلزل هست و یک نوع امکان فسخ حالا به معنای فسخ تعبیر می‌کنم در موردش خیار وجود داشته باشد و جائز باشد آن به کار می‌رود. نکته‌ای را اینجا ضمیمه بکنم اینکه وجب به معنای وجوب باشد، وجوب تکلیفی باشد با علیٰ وجوب تکلیفی پیدا می‌کند، حالا علیٰ‌ای که صریحا ذکر شده باشد یا مقدر باشد، مثلا می‌گوییم غسل الجنابة واجبٌ آن روایتی که اغسال واجبه را ذکر کرده بود واجبٌ یعنی واجب علی المکلف، یک علی المکلف اینجا در تقدیر دارد. آن اصل وجب یعنی سقط، قرار گرفت، وقع، وقع علی المکلف یعنی این فعل به گردنش قرار گرفت، اصل معنای اوّلیه‌اش به معنای، این معنایی که مرحوم آقای خویی تعبیر می‌کنند که اعتبار الشیء فی ذمة المکلف در اصل لغت وجب همین هم هست ولی نه به آن اصطلاح فقهی که وقوع بر گردن شیء قرار گرفتن به معنای حکم وضعی باشد، بله در بعضی موارد هم حکم وضعی را علیَّ لزیدٍ کذا، یعنی حکم وضعی، یا وجب علیّ لزید، ممکن است وجب هم به کار ببریم، وجب به معنای حکم وضعی به کار می‌رود بستگی دارد که آن واجب چی باشد. اگر فعلی از افعال را به گردن شخصی قرار بدهیم نوعا مراد از آن وجوب وجوب تکلیفی است، مگر در بعضی موارد ممکن است همین فعل را هم مراد وجوب وضعی باشد در جایی که علاوه بر علیٰ یک لام دیگری را هم ما اینجا بیاوریم، لله علی الناس حِجُّ البیت، حِجُّ البیت فعل است با علیٰ و لام معنایش این می‌شود که یک دِیْنی خداوند اینجا اعتبار کرده است حج خانۀ خدا را یک دینی بر گردن مستطیعین قرار داده است که صاحب دین و مالک دین هم خداوند تبارک و تعالی است. بنابراین وجب به معنای لزم است، این لزوم گاهی اوقات لزوم تکلیفی است، گاهی اوقات لزوم لزوم وضعی به آن نحوی که در دیون و امثال اینها هست، گاهی اوقات لزوم لزوم وضعی به نحوی که در بیوع هست، و به نظر می‌رسد غیر اینها مثلا در موارد استحباب هم اینها هم که به کار می‌رود مجاز است، همچنان که فهم عرفی این مطلب هم همینجور بوده که خطابی هم استعمال وجوب را در مورد غسل جمعه که استحبابی هست به معنای استعاره و تشبیه گرفته. این چکیدۀ بحث بود در این زمینه. حالا ملاحظه بفرمایید ببینیم یک لیست باید تهیه بکنیم از واژه‌هایی که می‌تواند دلالت بر وجوب داشته باشد. یک تعبیری که امروز لابلای این بحث‌ها آمد حق علیّ کذا، حقیق علیّ کذا این خودش یکی از واژه‌هایی هست. اینها را حالا دنبال کنیم ببینیم یک لیست برای این تهیه بکنیم و بعدا در مورد اینها، مثلا مواردی حالا اینها را بعد از ظهر ان شاء الله در کلاس راهنما.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد